

ایمان مبنای نظام اخلاقی قرآن

سوسن آل رسول*

فاطمه شیرزاد راد جلالی**

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۱/۵/۳

چکیده

نظام اخلاقی قرآن با سایر نظام‌های اخلاقی متفاوت است. نظامی است که مبنایش ایمان به خدا، غایتش ذات الهی، وسیله رسیدن به آن حب و کسب رضایت او، و شیوه تخلّق به اخلاقیات در آن از بین بردن زمینه ردایل می‌باشد. وقتی انسان علم یقینی و ایمان به تعلیم قرآن کریم که عزت و قدرت را منحصر در خدای سبحان می‌داند داشته باشد، نه تنها دیگر در دلش جز خدا کسی را اراده نمی‌کند بلکه تمام پستی‌ها و بدی‌ها را از دل و جانش شسته و به زیور صفات الهی آراسته می‌کند. اخلاق قرآنی بر اساس حب الهی و تخلّق به اخلاق الهی است. انسان از طریق خدادوستی به صفات خدا می‌رسد. معنای اینکه عملی به خاطر وجه الله انجام شود آن است که نتیجه آن عمل جلب خشنودی و رحمت خدا کند.

کلیدواژه‌ها: ایمان، نظام اخلاقی، عمل صالح، ردائل، فضائل.

s_alerasoul@kiauo.ac.ir

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج (دانشیار).

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج.

مقدمه

«ایمان» مصدر باب «إفعال»، و از ریشه «أمن» (امنیت یافتن) است، به معنای باور داشتن، عقیده داشتن، ایمن شدن و اعتماد کردن (دهخدا، ۳: ۳۷۲۹-۳۷۲۸). هر گاه واژه ایمان در اصطلاح به کار برده شود، معنای خاصی از آن مورد نظر است و آن یعنی تصدیق مطلق خداوند، صفات او، قیامت، بهشت، دوزخ، ملائکه، کتب آسمانی و جمیع پیامبران الهی (طریحی، ۶: ۲۰۲؛ طبرسی، ۱: ۱۲۱). علامه طباطبایی در تعریف ایمان می‌نویسد: «ایمان یعنی استقرار اعتقاد در قلب و این کلمه از ماده «أمن» گرفته شده، و مثل این است که مؤمن به هر چیزی که ایمان آورده از شرک و تردید در مورد آنچه که آفت اعتقاد است امنیت یابد» (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱: ۴۵).

بدون تردید یکی از ارکان زندگی بشر این است که به چیزی مؤمن و معتقد باشد، و به اصطلاح به اصل یا حقیقتی متکی بوده و در مقابل آن تسلیم باشد. اما آنچه اهمیت دارد این است که این امر مهم که مورد نیاز انسان است باید دارای اوصافی باشد که ارزش خضوع و پیروی را داشته باشد. بدیهی است آن عقیده‌ای که ریشه و اساسش خودپرستی و خودمحوری است، شایستگی آن را ندارد که انسان در راه آن فانی شود، پس باید امری مورد علاقه و ایمان انسان قرار گیرد، که مافوق همه مقدسات و همه امور عالیه و شریفه باشد، به طوری که ایمان به او شامل ایمان به جمیع حقایق بوده باشد. ایمان به ذات یگانه پروردگار ایمان به همه حقایق را در بر دارد چون تمام حقایق منبعث از ذات اوست، و تمام اصل‌هایی که در این جهان موجودیت دارد از ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد (مطهری، ۲۲: ۹۵-۹۴).

البته تعریف ایمان نزد متکلمان اسلامی به دلیل نسبتی که میان ایمان و عمل وجود دارد متفاوت است. برخی همچون /شعری ایمان را تصدیق گفتار و کردار می‌دانند: «الایمان قول وعمل» (ایزوتسو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی: ۱۹۴). اما زمرخسری - متکلم معتزلی - تحقق ایمان را مشروط به عمل دانسته و در تفسیر آیه «أُولَئِكَ مَا وَهَمُ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یونس /) می‌نویسد: «آیه به نحو قطعی نشان می‌دهد آن نوع ایمانی که انسان را شایسته دریافت هدایت، امداد و نور الهی در روز رستاخیز می‌کند ایمان مشروط است، یعنی ایمان همراه با اعمال صالح؛ با

این استلزام که امداد الهی و نور الهی به انسانی که ایمانش با اعمال صالح همراه نباشد، اعطا نخواهد شد» (زمخشری، ۲: ۳۳۱ - ۳۳۰).

نظر مرجئه درست بر خلاف معتزله می‌باشد، و معتقدند مادام که ایمان هست، عمل بد - چه کبیره و چه صغیره - اصلاً نمی‌تواند هیچ آسیبی برساند. درست همان‌گونه که با وجود شرک، عمل صالح هیچ سودی ندارد (ایزوتسو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی: ۲۲۰). در صورتی که کرامیه ایمان را منحصر در قول لسانی می‌داند و معتقد است مادام که انسان لفظاً اظهار ایمان کند در نظر خدا مؤمن است، حتی اگر اعتقاد باطنی‌اش کفر باشد (همان: ۲۰۶). اما جهمیه اظهار می‌دارد که ایمان، اعتقاد باطنی است و لا غیر (عقد بالقلب)، و در توضیح آن می‌گوید: «حتی اگر انسان علناً و بدون تقیه اظهار کفر کند مثلاً به بت‌پرستی یا تثلیث اظهار کند و در این حال بمیرد، مادام که نوع درست اعتقاد را در قلب داشته باشد در نظر خدا مؤمنی با ایمان کامل و دوست خدا و از اهل بهشت است» (همان: ۲۰۷).

این نوشتار قصد ورود به این مناقشات و اختلافات را ندارد، و تنها تعریف علامه طباطبایی (یعنی استقرار اعتقاد در قلب، و ایجاد امنیت از شک و تردید و سایر آفات اعتقاد) را اصل و مبنای مباحث آینده قرار می‌دهد. از سوی دیگر با توجه به رابطه تنگاتنگی که بین ایمان و عمل صالح در قرآن برقرار است، و همواره بر ایمان و عمل (هر دو) تأکید شده در این مقاله به تأثیر ایمان بر نظام اخلاقی حاکم بر اعمال و رفتار در قرآن پرداخته می‌شود.

نکته قابل توجه که مقدمتاً باید به آن توجه داشت این است که درباره اخلاق اسلامی کتب و مقالات بسیاری وجود دارد که تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. آن‌ها معمولاً همان اخلاق ارسطویی بوده که رنگ و بوی اسلام به خود گرفته‌اند، و یا نهایتاً ترس از عقاب و امید به پاداش اخروی بر آن‌ها افزوده شده است.

اولین کسی که بر پایه آموزه‌های قرآنی و سنن دینی نظام و مکتبی اخلاقی - اسلامی ارائه کرد غزالی در کتاب «احیاء العلوم» بود. البته نقص بزرگ کار او که غفلت از منبع اخلاق یعنی اهل بیت (ع) بود، توسط ملا محسن فیض کاشانی در «محجة البیضاء» مرتفع گردید. علامه طباطبایی نیز با تأثیر از ملاصدرا در تفسیر گرانقدر «المیزان» نظام اخلاقی قرآنی را مطرح می‌نماید که در نوع خود بی‌نظیر است. مکتبی اخلاقی که حافظ نظم و انتظام جامعه بوده، و پایه

و مبنای آن را توحید می‌سازد. از نظر ایشان انسان دارای فطرتی است که در جنبه عملی او را به اعمالی می‌خواند که سعادت او را تأمین می‌نماید. انسان به صورت فطری مجهز به این باید و نبایدها و یا همان حس اخلاقی است.

نکته قابل ذکر دیگر اینکه علامه در دو مقام به نحو مبسوط به مبادی اخلاق پرداخته است: در مقاله «ادراکات اعتباری» در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» که به مطلق اعتباریات از جهت ماهیت معرفت‌شناختی و علم‌النفسی آن‌ها پرداخته، و در تفسیر «المیزان» که اعتبارات اخلاقی را به عنوان مبادی اخلاق مورد بحث قرار می‌دهد. مقاله حاضر به این دو امر اخیر وارد نمی‌شود بلکه به عنوان اصول موضوعه در آراء علامه بدانها تأکید می‌کند.

ارتباط ایمان و عمل صالح

آراء و عقایدی که انسان برای خویش انتخاب می‌کند یا صرفاً افکاری نظری است که مستقیماً و بدون واسطه هیچ ربطی به عمل ندارد؛ نظیر ریاضیات، طبیعیات و علوم ماوراءالطبیعه؛ و یا افکاری است عملی که سر و کارش مستقیماً با عمل است، مانند مسائل مربوط به خوبی و بدی اعمال و اینکه چه عملی را باید کرد و چه عملی را نباید کرد. در قسم اول، راه تشخیص افکار و عقاید صحیح از ناصحیح، تنها پیروی عملی و یقینی است که از راه برهان و یا حس به دست می‌آید؛ و در قسم دوم راه منحصر در تجربه است. یعنی آن عملی را صحیح بدانیم که سعادت انسان را تأمین کند و یا حداقل در تأمین آن نافع باشد، هم‌چنین آن عملی را باطل بدانیم که بینیم به شقاوت آدمی منجر می‌شود یا برای سعادتش مضر است (طباطبایی، ۱: ۴۲۱). هر موضوعی، خواه مادی باشد یا روحانی، وقتی اثر و نتیجه می‌دهد که ثبات و پایداری پیدا کند.

ایمان از امور روحانی و محل برقراری آن قلب است. در صورتی که ایمان در قلب انسان ثابت گردد، آثار آن که صدق در گفتار و کردار نیکو و پسندیده است، برای همیشه ثابت و برقرار می‌شود و چنانچه اختلافی در میان قول و عمل پدید آید، از آن حالت اضطراب و تزلزل در ایمان است که کشف می‌شود. در «کافی» از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود: «تمام حسرت و ندامت و وِیل برای کسی است که از آنچه دیده است منتفع نشده، و نداند که در چه حال و برنامه‌ای پایدار است. آیا به سود اوست یا به ضرر او؟ از ایشان سؤال شد که با چه علامتی

شناخته می‌شود شخصی که در نجات و رستگاری است؟ فرمود: این که عمل او با گفتارش موافق بوده باشد، اما کسی که کردار او با گفتارش موافق نباشد، ایمانش عاریتی است» (کلینی، ۲: ۴۱۹؛ مجلسی، ۲: ۳۰).

ایمان گوهری است که اگر در دل انسان رسوخ پیدا کرد، گفتار و کردار و ظاهر و باطن یکی می‌شود. لذا علت اینکه دوگانگی در گفتار و عمل عده‌ای مشاهده می‌شود، این است که آن‌ها فقط به گفتن شهادتین اکتفا کرده و مبدأ و معاد را باور نکرده‌اند. ایمانی که بتواند انسان را در مقابل مفاسد اخلاقی بیمه کند و حفظ نماید، ایمان به معنی واقعی کلمه است که همان باور درونی انسان است نه ایمان لفظی که فقط در زبان گفته شود. چنانکه قرآن مجید درباره جمعی از عرب‌های بادیه‌نشین می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قَلَّ لَمُؤْمِنُونَ وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات/۱۴)

«آنان گفتند: ایمان آورده‌ایم، بگو شما ایمان نیآورده‌اید بلکه بگوئید اسلام

آورده‌ایم، هنوز ایمان وارد قلوب شما نشده است» (مکارم شیرازی، ۲۲/۲۰۹).

در این باره از رسول اکرم (ص) نیز نقل شده که: «لَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِي الْقَلْبِ وَ صَدَقَهُ الْأَعْمَالُ» (مجلسی، ۶۶/۷۲؛ صدوق، ۱۸۷): ایمان، عقیده خالصی است که در جان و دل ریشه دارد و رفتار انسان آن را تأیید می‌نماید.

ایمان و عمل صالح از جمله مواردی هستند که خدای تعالی آن‌ها را از ما مطالبه کرده، و شرط رسیدن به کمال مطلوب و سعادت بشر دانسته است. این دو مفهوم در قرآن کریم در بسیاری از موارد، در کنارهم ذکر شده‌اند و بر تلازم آن‌ها با یکدیگر تأکید گردیده است. «شایسته و نیکو بودن عمل، عبارت است از حُسن آن عمل از جهت ظاهر و باطن و نیت و قصد و فکر و شرایط و آداب و اجزاء؛ و صلاح عمل، اثر و جلوه ایمان است زیرا حقیقت ایمان عبارت است از ایمنی دادن و امن قراردادن خود یا دیگری در مقابل مقررات و احکام و دستورهای الهی چنانکه کفر عبارت است از رد کردن و بی‌اعتنایی نسبت به آن مقررات» (مصطفوی، ۶/۲۹-۳۰).

در اینکه عمل صالح در صورتی نزد خداوند مؤثر و مقرب است که توأم با ایمان به خدا باشد شکی نیست، اما در خصوص آنکه صلاحیت عمل چیست و چه چیز را می‌توانیم عمل صالح

بدانیم، در قرآن کریم به آن اشاره‌ای نشده است اما از آثاری که برای آن ذکر فرموده معنای آن را روشن می‌سازد. از جمله آثاری که قرآن برای آن معرفی می‌نماید چنین است:

ا- عمل صالح، آن عملی است که شایستگی برای درگاه خدای تعالی را داشته باشد:

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾ (رعد/۲۲)

«و در طلب رضای خدا راه صبر در پیش می‌گیرند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ﴾ (بقره/۲۷۲)

«و انفاق نمی‌کنید مگر برای خدا».

ب- اثر دیگر آن این است که صلاحیت برای ثواب دادن در مقابلش را دارد:

﴿ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ (قصص/۸۰)

ثواب خدا بهتر است برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند.

ج- از آثار دیگر آن، بالا رفتن کلمه طیب به سوی خدا توسط عمل صالح است:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (فاطر/۱۰)

البته این به معنای آن نیست که عمل صالح شرط کافی و وافی در تحقق ایمان است، بلکه مقصود آن است که عمل صالح شرط افزایش و ازدیاد ایمان و بالا رفتن آن به سوی خداوند است.

با توجه به آثاری که در قرآن کریم به عمل صالح نسبت داده شده است، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که صلاح عمل به معنای آمادگی و لیاقت آن برای تلبس به لباس کرامت است و در بالا رفتن کلمه طیب به سوی خدای تعالی مدد و کمک است، همچنان که درباره قربانی کردن در حج آمده است:

﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾ (حج/۳۷)

«گوشت و خون قربانی به خدا نمی‌رسد و لیکن تقوای شما به او می‌رسد»

و نیز آیه:

﴿وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ (فاطر/۱۰)

«برای کسانی که به تبهکاری می‌پردازند عذابی است سخت».

مراتب ایمان

همه کسانی که مؤمن نامیده می‌شوند درجه ایمانشان یکسان نمی‌باشد. اصل این مسأله که ایمان مراتب دارد از آیات قرآن قابل استفاده است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ (مجادله/۱۱)

با توجه به آیه شریفه، ایمان امری است دارای مراتب و درجات. گرچه نمی‌توان گفت تعداد این مراتب و درجات چگونه است اما به یک اعتبار می‌شود گفت که ایمان دارای دو مرحله و درجه است؛ یکی مرحله اعتقاد است که ایمان در مرحله قلب می‌باشد و هنوز از قلب نفوذ در اعضا و جوارح نکرده است، یعنی اعضا و جوارح مسخر این عقیده و ایمان نشده‌اند و هنوز ایمان به مرحله طاعت کامل نرسیده است. دیگری مرحله اعتقاد مؤثر در عمل و طاعت است و آن مرحله‌ای است که ایمان از مرحله اعتقاد خارج شده و بروز کرده و به مرحله عمل رسیده است؛ همچون بذر زنده‌ای که در زمین است و ریشه دارد، اما هنوز به بیرون بروز نکرده باشد (مرحله اول) و بذری که بعد از مدتی بیرون آمده و ظاهر و شکوفا شده باشد (مرحله دوم)، آثار ایمان در مرحله عمل این چنین است (مطهری، ۲۷ / ۱۳۴-۱۳۳).

در واقع باید گفت مرتبه دانی ایمان که اسمش "اسلام" است همان اقرار به زبان است. یعنی همین قدر که به مرحله قلب برسد و اعتقادی در قلب انسان پیدا شود، این مرحله اول ایمان است؛ ولی خود اعتقاد مراتب و مراحل دارد، می‌رسد به مرحله‌ای که انسان را کاملاً تحت تأثیر و نفوذ خودش قرار می‌دهد، به گونه‌ای که انسان از شرک و ثنویت در وجود خودش خلاصی پیدا می‌کند. اینکه خداوند در قرآن اهل ایمان را مجدداً به ایمان فرا می‌خواند برای دستیابی به این مرحله اخیر است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (حدید/۲۸)

«ای اهل ایمان! تقوای الهی را پیشه خود سازید و به پیامبر خدا ایمان بیاورید تا خدای متعال دو بهره و دو حظ از رحمت خود به شما بدهد: به شما نوری عنایت کند که در پرتو آن راه بروید، و تا خدای متعال شما را بیامرزد و خدا البته آمرزنده و مهربان است.»

گفتیم که ایمان دارای مراتب متعددی است و شدت و ضعف دارد؛ این شدت و ضعف در عمل ظاهر می‌شود. کسانی که تقیدشان به انجام وظایف شرعی و اعمال صالح بیش‌تر باشد این امر نشانه قوی‌تر بودن ایمان آن‌هاست، هم‌چنین درمقام اجتناب از گناهان، هر چقدر فرد، پرهیزکاری و نگرانی‌اش از گناه بیش‌تر باشد به طوری که حتی از امور مشتبّه و مشکوک و نیز مکروهات اجتناب کند، نشانه قوی‌تر بودن ایمان اوست. از آنجا که سیر تکاملی انسان و آنچه انسان را در مراتب انسانیت بالا می‌برد چیزی جز ایمان نیست، از این‌رو هرچقدر ایمان انسان کامل‌تر باشد، از کمالات انسانی بیش‌تری برخوردار خواهد بود. پرسشی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که چگونه می‌توان ایمان را تقویت نمود تا به مراتب عالی‌ه آن دست پیدا کرد، و برای پیمودن این مسیر و نزدیک شدن هرچه بیش‌تر به آن قله، چه باید کرد؟

ایمان، برآیند مجموع دو عامل است: یکی شناخت و علم، و دیگری اراده ترقی و تکامل جهت تقرب به سوی خدا (مصباح یزدی، ۲۴۲-۲۴۱)، بنابراین تقویت ایمان و بالا رفتن در مراتب و درجات آن بسته به تقویت این دو عامل دارد:

۱. تأثیر علم و آگاهی بر ایمان

با وجود آنکه از برخی آیات قرآن چنین استنباط می‌شود که عقاید باید بر اساس علم باشد (قرآتی، ۷: ۱۵۵): ﴿لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾ (کهف/۲۱) اما از برخی آیات قرآن نیز به روشنی می‌توان استفاده کرد که ممکن است کسی با وجود علم به آیات روشن الهی، آن‌ها را انکار کند و با پیروی از خواهش‌ها و امیال نفسانی، فریب وسوسه‌های گمراه‌کننده شیطان را خورده و به بیراهه کشیده شود (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/ ۳۳۲) مانند:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ﴾ (اعراف/۱۷۵)

با وجود مدلول چنین آیاتی، مسلم است که دعوت قرآن به مشاهده پدیده‌ها، آیات آفاقی و انفسی و مطالعه در احوال گذشتگان که موجب افزایش علم است، در واقع برای تقویت ایمان صورت گرفته و در نتیجه دلیل روشنی برای ارتباط ایمان با علم و آگاهی است، قرآن نیز در تأیید این مطلب بیان می‌دارد آنان که در علم ریشه‌دارتر و راسخ‌ترند به همه آیات ایمان می‌آورند:

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ (آل عمران/۷)

بنابراین علم هم شرط ایمان و هم زمینه حصول آن است. دعوت انبیاء الهی که همواره با ارائه آیات و تلاوت کتب آسمانی، دعوت به مشاهده پدیده‌های خداوند و تفکر در آن‌ها صورت گرفته است، مسلماً موجب افزایش علم و ایجاد بینش است اما تردیدی نیست که هدف اصلی انبیاء افزایش علم یا ایجاد بینش نبوده است بلکه از آنجا که علم و آگاهی در افزایش ایمان تأثیر دارد همواره مورد تأکید آن‌ها بوده است؛ بینش و علم در دعوت آن‌ها هم‌چون شرط لازمی برای ایمان آوردن بوده و چون ایمان نیز زمینه عمل و ملازم آن است و التزام به عمل را به همراه دارد، در نتیجه علم و بینش شرط ایجاد انگیزه برای عمل نیز به شمار می‌رفته است (رزاقی: ۲۴).

علامه طباطبایی در مورد ازدیاد ایمان که نوعی گرایش عمده و آگاهانه است نقش ازدیاد علم را یادآور گردیده، شدت و ضعف ایمان را ناشی از شدت و ضعف دو عامل "علم" و "التزام قلبی" می‌داند. زیرا ایمان عبارت است از علم به چیزی با التزام به آن، یا عبارت است از التزام به چیزی که طبعاً مبتنی بر علم به آن چیز است. در هر صورت با تقویت یا ضعف علم است که ایمان نیز تقویت یا تضعیف خواهد شد (محمدی ری شهری، ۶ / ۴۵۱).

ب. تأثیر تقویت اراده بر ایمان

"اراده" در لغت به معنای خواستن و قصد کردن و توجه کردن آمده است، و در اصطلاح عزم راسخی را که بعد از مقدمات فعل (تصور، میل، عشق و شوق) به وجود آید اراده می‌گویند که مقدمه قریب فعل است (ابن سینا، اشارات و تنبیهات: ۵۱۰) و تفاوت آن با میل در این است که میل، جاذبه و کششی است میان انسان و یک عامل خارجی که انسان را به سوی آن شیء خارجی می‌کشاند. انسان یا حیوان گرسنه می‌شود میل به مأكولات در او به وجود می‌آید، تشنه می‌شود میل به نوشیدن آب در او پدید می‌آید و ... پس میل، کشش است یعنی همچون نیروی جاذبه‌ای می‌ماند که وقتی پدید آمد انسان را به سوی شیء خارجی می‌کشاند؛ ولی اراده به درون مربوط است نه بیرون، یعنی رابطه‌ای میان انسان و عالم بیرون نیست بلکه عکس آن است.

انسان بعد از اینکه درباره کاری اندیشه و آن را محاسبه می‌کند، دوراندیشی و عاقبت‌اندیشی می‌کند یا به اصطلاح سبک سنگین می‌کند، با عقل خودش مصلحت‌ها و مفسده‌ها را با یکدیگر می‌سنجد و بعد تشخیص می‌دهد که اصلح و بهتر کدام است، آن وقت اراده می‌کند آنچه را که

عقل به او فرمان داده انجام دهد نه آنچه را که میلش می‌کشد. از این رو بسیاری از مواقع و در اغلب اوقات آنچه را که عقل مصلحت می‌داند و انسان اراده می‌کند تا بر حکم فتوای عقل انجام دهد بر ضد میلی است که در وجودش احساس می‌کند (مطهری، ۳۲۹/۲۲-۳۲۸).

اراده تنها با معرفت و شناخت حاصل نمی‌شود بلکه نیاز به تمرین و ممارست دارد؛ مثلاً یکی از فلسفه‌های نماز پنجگانه و روزه‌ی ماه رمضان، تقویت اراده است. اراده تقرب به خدا در واقع نوعی حرکت درونی است. این اراده امری اختیاری است و موجب به پیش رفتن روح انسان به سوی مقصد (تقرب الی الله) می‌شود، زیرا تغییری تدریجی در باطن انسان پدید می‌آید و این تغییر تدریجی همان حرکت است:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا﴾ (انعام/۷۹)

«من از روی اخلاص، روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است».

این توجه کردن یعنی اینکه اراده کرده‌ام تغییر را درون خود به وجود آورم و این همان حرکت تکاملی است. هر قدر این اراده در شکل و قالب اعمال مختلف ظهور پیدا کند آن حرکت هم دامنه و گستره و هم سرعت بیش‌تری پیدا می‌کند (مصباح یزدی: ۲۴۳).

ایمان امری اختیاری است

از دلایل آزادی و سربلندی انسان آن است که خداوند متعال او را عقل داده تا زندگی مادی و معنوی خود را بر اساس تشخیص عاقلانه و اختیار و آزادی خود انتخاب کند، و مقهور به یک طرف نباشد. در نتیجه این اختیار و آزادی است که انسان در مقابل اعمال خود پاداش نیکو و جزای مطلوب و مقام بلندی دریافت می‌دارد. پس اگر به صورت جبر و قهر این اعمال پسندیده صورت بگیرد - همچون عالم ملائکه - پاداش و ترفیع مقام و سیر به سوی عالم بالا هرگز صورت نگرفته، همیشه در یک حالت خواهند بود (مصطفوی، ۸ / ۲۲۵).

تصویری که قرآن از ایمان و کفر ارائه می‌دهد به گونه‌ای است که این دو را کاملاً به اراده و اختیار انسان گره می‌زند. شاهد اختیاری بودن ایمان این است که خداوند ما را به آن امر می‌کند:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ﴾ (نساء/۱۷۰)

﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ (تغابن/۸)

اگر ایمان امری جبری و خارج از اختیار ما بود، امر کردن ما به آن بی معنا بود. ضمن آنکه همانطور که در سطور بالا هم اشاره شد، در برخی آیات خداوند انسان را به ایمان یا فزونی آن فرا خوانده است و می‌دانیم که دعوت به امر غیر اختیاری تعلق نمی‌گیرد.

اما به راستی این عنصر اختیاری که در ایمان دخالت دارد چیست؟ پاسخ این است که این عمل اختیاری چیزی است که مربوط به قلب و دل می‌باشد و در درون انسان اتفاق می‌افتد، از این رو تعریف آن مشکل است. این خصوصیت مشترک، حالات روحی و درونی انسان است که ما معمولاً نمی‌توانیم تعریفی از آن ارائه بدهیم، و فقط آن‌ها را از طریق لوازم‌شان می‌شناسیم و معرفی می‌کنیم.

مثلاً محبت و عشق حالتی درونی و امری مربوط به قلب و دل است و اگر از ما بخواهند عشق و دوست‌داشتن را تعریف کنیم، نمی‌توانیم حقیقت آن را تعریف کنیم ولی می‌توانیم علائم، نشانه‌ها و لوازم آن را بیان کنیم. ایمان به یک چیز، هنگامی در قلب ما پیدا می‌شود که ما پس از پی‌بردن به حقیقتی، بنا بگذاریم و ملتزم شویم که به لوازم آن پای‌بند باشیم و عمل کنیم. اینجاست که می‌گوییم ما به آن چیز ایمان آورده‌ایم، اما اگر چیزی را می‌دانیم ولی بنا نداریم به لوازم آن ملتزم باشیم، اینجاست که فقط علم وجود دارد و ایمان نیست. پس ایمان آن است که انسان پس از دانستن بخواهد به لوازم آن (به اختیار) عمل کند و آمادگی پذیرش لوازم آن را داشته باشد (مصباح یزدی: ۲۰۰-۱۹۷).

ایمان و ارتباط آن با اخلاق

اخلاقیات در اسلام ریشه در مذهب دارد، و منحصرأ در چارچوب عقاید معادی آن تکامل یافته است. در این چارچوب معادی، سرنوشت غایی انسان بستگی به رفتار و کردار وی در این جهان دارد، یعنی این کردار انسان است که سبب پیشرفت او در اسلام می‌گردد و یا مانعی در راه آن ایجاد می‌کند (ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن: ۲۵۵).

ایمان که بینش ویژه‌ای از خالق و مخلوق و ارتباط انسان با موجودات عالم ارائه می‌نماید زمینه‌ساز رفتارهای انسان در ارتباط با خداوند و ارتباط انسان با خود و دیگران می‌شود. به دنبال تکرار این رفتارها در موقعیت‌های مشابه ملکات و صفات انسان شکل می‌گیرد. هرچند حقیقت‌طلبی و تمایلات لذت‌جویانه و سعادت‌خواهانه در انسان ذاتی است و ریشه فطری دارد، اما شناخت ایمانی آن‌ها را به سمت و سوی خاصی کرده و بر شیوه ارضای غرایز تأثیر می‌گذارد، تا آنجا که حتی خورد و خوراک انسان را به سوی "تقرب الی الله" و انجام عبادت خداوندی سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، می‌توان اینطور گفت که به دنبال معارفی که وحی در اختیار بشر نهاده، حدّ و مرزهای رفتاری و اجتماعی انسان مشخص گردیده است، و با توجه به ایمان که انسان به خداوند و نبوت دارد و به اعتقادی که درباره ارتباط رفتارهای این دنیا با سعادت این جهان و آن جهان دارد، می‌کوشد به دستورهای دین عمل کند و گرایش خود را شکل ایمانی بخشد.

وقتی به شیوه تربیتی اسلام نظری می‌افکنیم - شیوه ای که این اخلاقیات را در قالب رفتارهای زنده نمایش می‌دهد - درمی‌یابیم معیارهای خدایی که به وسیله ذات باری تعالی تعلیم داده می‌شوند، تنها معیارهایی هستند که انسان، جامعه و امت صالح را به وجود می‌آورند و در زندگی مؤمن عهد و پیمانی به وجود می‌آورد که او را با خدا مرتبط می‌سازد؛ پیمان و عهدی که شامل دو کلمه «سَمِعْنَا» و «أَطَعْنَا» می‌باشد (قطب: ۱۵۰):

﴿إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ (مائده/۷)

«وقتی گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم»

اولین سوره و آخرین آیه نازل شده بر پیامبر اکرم (ص) آیاتی هستند که بیانات عقیدتی - اخلاقی دارند. از این رو اخلاق مسلمانان (اگر واقعاً مسلمان باشند) اخلاق خدایی است، و هیچ ارتباطی به مصالح زودگذر ندارند و آن‌گونه نیست که اهداف، وسایل را توجیه کنند بلکه این اخلاق عهد و پیمانی است که مسلمانان با خدا بسته‌اند (قطب: ۱۵۴).

۱. اخلاق و نظام اخلاقی قرآن

اخلاق جمع خُلُق است. خُلُق یعنی خوی، و عبارت است از ملکه نفسانی که افعال خاصی با سهولت و بدون تأمل و درنگ، و بدون تصمیم و اندیشه قبلی از انسان صادر می‌شوند (طباطبایی،

نهایة الحکمة: ۴۰۲؛ ابن سینا، الهیات نجات: ۳۰۴). ساختمان وجودی انسان تا آنجا که مربوط به بدن است، خُلق (به فتح خاء) گفته می‌شود و تا آنجا که مربوط به روح یعنی مربوط به قسمتی از تمایلات روحی است، خُلق (به ضم خاء) گفته می‌شود. به عبارت دیگر خُلق مربوط به شخص است و خُلق مربوط به شخصیت. در دعا وارد شده است هنگامی که در مقابل آینه می‌ایستید و خود را می‌بینید، بگویید: «اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خُلُقِي» (مجلسی، ۱۶ / ۷۴) یعنی خداوند اخلاق مرا نیکو گردان همچنان که اندام مرا نیکو گردانیده‌ای و مرا به صورت انسان و در احسن تقویم آفریده‌ای.

آنچه که مربوط به ساختمان بدن است، طرح و برنامه آن در رحم تمام می‌شود. مثلاً استعداد اینکه انسان سفیدپوست باشد یا سیاه‌پوست، زشت باشد یا زیبا، کوتاه باشد یا بلند، تمام این‌ها در مرحله رحم طرح و بنا می‌شود، و پس از آنکه کودک به دنیا می‌آید نه به وسیله خود او و نه توسط دیگران قابل تغییر نمی‌باشد. اما اخلاقیات که مربوط به روح انسان است در همین دنیا و عالم مادی به وسیله خود شخص و معلمان و مربیان و اجتماع، طرح و بنا می‌شود (البته قسمتی از استعداد های اخلاقی مربوط به سرشت و مرحله پیش از تولد است). واژه خُلقیات نیز از همین جا پدیدار می‌شود؛ انسان‌ها از نظر رفتاری با یکدیگر مختلفند، مثلاً ممکن است متواضع باشند یا متکبر، بخشنده باشند یا لئیم و ممسک، حلیم و بردبار باشند یا کینه‌توز و پرخاشگر. این قبیل صفات را خُلقیات می‌گویند؛ البته لازم به ذکر است که هنگامی که این صفات کلمه خُلق اطلاق می‌شود که در روح انسان جایگزین شده باشد و جزء خوی‌های انسانی به شمار رود، و در اثر عمل و تکرار و تلقین و غیره است که این صفات در روح انسان جایگزین می‌گردد و به اصطلاح به صورت ملکه فاضله یا رذیله در می‌آیند (مطهری، ۵۶ / ۲۵).

اخلاق و اخلاقیات از مواردی است که همیشه مورد تأیید جوامع بشری و به‌خصوص ادیان بوده است. تأکید زیاد ادیان بر اخلاق، توهم و ادعای یکی بودن آن دو را باعث شده است. هر چند این دو ارتباط بسیار زیادی با هم دارند، ولی این ارتباط نه از نوع تضایف است و نه از نوع وحدت. زیرا اخلاق بدون دین (مانند یونان باستان) و متدینان بدون اخلاق (مانند آنچه کم‌شاهدش نبوده‌ایم) قابل تصور و تصدیق است. البته باید اذعان کرد که اصل و محور دین، اخلاق است ولی رابطه این دو این همانی نیست.

متفکران اسلامی درباره اخلاق بسیار قلم زده اند و آثار آن‌ها شباهت‌های زیادی به هم دارد، اما متأسفانه بسیار کم مشاهده می‌شود که نظام اخلاقی قرآنی عرضه کنند. نظامی که دارای اصول و مبانی، و غایت و هدف باشد و بر پایه آن میناها فضایل و رذایل معنادار شوند و با عنایت به غایت و مقصد شیوه‌های عملی کسب خوی‌های مثبت و دوری از خلیات منفی نشان داده شوند. اخلاقی بودن به معنای پیروی از نظامی که در آن خوب و بد معلوم شده و مقید بودن به این نظام و رفتار کردن بر طبق روش و دستوراتی که به قصد ساختن خود باشد.

علامه طباطبایی در «المیزان» سه نظام اخلاقی ممکن معرفی می‌کنند:

اول: نظام فلسفی که در یونان باستان توسط ارسطو ارائه گردید که مبتنی بر اعتدال است. هدف آن رسیدن به آرامش روانی و عزت اجتماعی است. نیروی محرکه آن آثار اجتماعی چون ستایش اجتماع است و توجه به فوائد دنیوی فضائل و تحسین افکار عمومی است: مثلاً علم باعث رو آوردن مردم و عزت و جاه و انس در مجالس خواص می‌گردد، و برای انسان همچون چشمی را می‌ماند که هر مکروهی را به او نشان می‌دهد و توسط آن هر محبوبی را می‌بیند، بر خلاف جهل که یک نوع کوری است. روش تربیتی در این مکتب نیز درمان رذائل می‌باشد.

این طریقه همان روش معهودی است که علم اخلاق قدیم و اخلاق یونان و غیر آن بر آن اساس بنا شده است، و قرآن کریم اخلاق را از این طریق استعمال نکرده و زیربنای آن را مدح و ذم مردم قرار نداده است و اگر در برخی از آیات می‌بینیم که علل دعوت مردم به اخلاق فاضله فوائد دنیوی قرار داده شده است، برگشت آن فوائد نیز در حقیقت به ثواب اخروی و در نتیجه خوی‌های مخالف آن‌ها، مایه عقاب آخرتی است.

دوم: طریقه و روش انبیاء است و آن توجه به فوائد اخروی فضایل است که ذکرش در آیات قرآن به وفور آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ (توبه/۱۱۱)

«خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید در مقابل اینکه بهشت داشته باشند».

﴿إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (ابراهیم/۲۲)

«به درستی که ستمکاران عذابی دردناک دارند».

این نظام اخلاقی دینی برای متدینان عامه است. غایت آن سعادت اخروی و استفاده از تمتعات اخروی است. نیروی محرکه‌اش استفاده از نعم اخروی و ترس از عذاب است. روش تربیتی در این مکتب انجام واجبات و ترک محرمات است.

سوم: نظام خاص قرآن است که در هیچ‌یک از ادیان دیگر و کتب آسمانی دیگر این‌گونه مطرح نشده است. مبنای این مکتب توحید، هدف و غایتش ذات الهی، و نیروی محرکه‌اش حب و عشق به خداست البته حب مبتنی بر معرفت. این نظام مخصوص قرآن است و روش تربیتی آن محور زمینه‌های ردایل اخلاقی است. این طریقه در هیچ‌یک از کتب آسمانی که تا کنون به ما رسیده است یافت نمی‌شود، و نیز از هیچ‌یک از تعالیم انبیاء گذشته نقل نشده و حتی در هیچ‌یک از مکاتب فلسفه و حکمای الهی دیده نشده است. در این روش، انسان‌ها از نظر اوصاف و طرز تفکر، طوری تربیت می‌شوند که دیگر محل و موضوعی برای ردائل اخلاقی باقی نمی‌ماند.

به عبارت دیگر اوصاف رذیله و خوی‌های ناستوده را از طریق رفع، از بین می‌برند و نه از طریق دفع، یعنی اجازه نمی‌دهد که ردائل در دل‌ها راه یافته و بعد در صدد برطرف کردن آن برآیند، بلکه دل‌ها را آن‌چنان با علوم و معارف خود پر کرده که دیگر جایی برای ردائل باقی نمی‌ماند. توضیح بیش‌تر آنکه هر عملی که انسان برای غیر خدا انجام می‌دهد یا به دلیل آن است که در وی عزتی سراغ دارد، و یا به جهت ترسی است که از نیرو و قوه او دارد.

قرآن کریم هم عزت را منحصر در خدای سبحان می‌داند:

﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (یونس/۶۵)

و هم نیرو را منحصر در او می‌داند:

﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (بقره/۱۶۵)

لذا وقتی انسان، علم یقینی بر این مسأله داشته باشد، نه تنها دیگر در دلش جز خدا کسی را اراده نمی‌کند، بلکه تمام پستی‌ها و بدی‌ها را از دل و جانش شسته و به زیور صفات الهی آراسته می‌کند (رک: طباطبایی، ۱/ ۳۵۹-۳۵۵).

ب. شاخصه های نظام اخلاقی قرآن

همان طور که ذکر شد افعالی که اخلاقی محسوب می شوند می توانند به انگیزه های متفاوتی از فاعل شان صادر شوند. به عنوان نمونه وقتی شخصی غذای خود را به دیگری می بخشد و گرسنه ای را سیر می کند قطعاً این عمل اخلاقی محسوب می شود. ولی انگیزه این اقدام می تواند ستایش مردم باشد یا بهره مندی از احترام و تشکر خود آن فرد، و شاید انگیزه بالاتری چون احترام و خدمت به انسانیت او را به این کار واداشته باشد، که در این حالتها کار وی اخلاقی محسوب می شود هر چند دینی نیست. ممکن است فرد از آن جهت که خداوند وعده عوض این بخشش و جبران آن را در بهشت به وی داده اقدام به این کار کرده باشد که در این حالت، کار وی اخلاقی و دینی محسوب می شود. و لیکن ارزشمندی افعال اخلاقی در قرآن فراتر از اینهاست.

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَ
الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره/۱۷۷)

در این آیه حقیقت حال نیکان از جهت عقاید، اعمال و اخلاق تشریح شده است، در ابتدا فرموده: "من آمن بالله..." و بعداً: "اولئك الذين صدقوا" و سپس "اولئك هم المتقون". در قسمت اول اشاره به ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و پیغمبران و کتب آسمانی می کند که جامع همه معارف و عقاید حقه است که خداوند از بندگان خود خواسته است، البته منظور از این ایمان همان ایمان کاملی است که هیچ گاه آثار آن از آن جدا نمی شود، نه در دل، به اینکه شک و تردیدی دست دهد یا از پیشآمدها و مصیبتها ناراضی و خشمناک گردد، نه در جهت اعمال و اخلاق. سپس اشاره به قسمتی از اعمال کرده و می فرماید: انفاق بر خویشاوندان و یتیمان و ابن سبیل و فقرا و بندها می کنند و نماز به پا می دارند و زکات می پردازند.

بعد اشاره به قسمتی از اخلاق آن ها کرده می فرماید: کسانی که به عهد خود وفا می کنند و در هنگام فقر و پریشانی و بیماریها و آفات و موقعی که آتش جنگ شعله ور می شود صبر و استقامت دارند. وفا به عهد و صبر اگرچه تمام ملکات فاضله اخلاقی را در بر ندارند ولی هنگامی که این دو صفت در کسی موجود شود بقیه صفات فاضله نیز به موازات آن در او حاصل می گردد.

صفت "اولئک الذین صدقوا" جامع تمام فضایل علمی و عملی است، زیرا صدق صفتی است که تمام اخلاق فاضله، از عفت و شجاعت و حکمت و عدالت گرفته تا فروع آن‌ها را شامل می‌شود. صفت "اولئک المتقون" به منظور کمال آن‌هاست چه اینکه حصول تقوی و کمال آن منوط به صدق و نیکوکاری است (طباطبایی، ۶۱۰/۱-۶۱۳).

ناگفته نماند صفاتی را که خداوند در این آیه برای ابرار ذکر فرموده همان‌هاست که در آیات دیگری نیز به آن اشاره شده است:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۗ إِنَّ مَانُطْعِمُكُمْ لِرُوحِ اللَّهِ﴾ (دهر/۸-

۹)

اخلاق قرآنی بر اساس حب الهی و تخلق به اخلاق الهی است. انسان از طریق خدادوستی به صفات خدا می‌رسد. معنای اینکه عملی به خاطر وجه الله انجام شود آن است که نتیجه آن عمل جلب خشنودی و رحمت خدا کند.

نتیجه بحث

از آنجا که تمام حقایق از ذات یگانه پروردگار منبعث می‌شود لذا ایمان به او ایمان به همه حقایق را در بر دارد. ایمان دارای مراتب و درجات متعدد است که شدت و ضعف دارد. کسانی که تقیدشان به انجام وظایف شرعی و اعمال صالح بیش‌تر باشد نشانه قوی‌تر بودن ایمان آن‌هاست. از علائم رسوخ ایمان در دل انسان آن است که گفتار و کردارش و ظاهر و باطنش یکی می‌شود. علم و آگاهی در افزایش ایمان تأثیر دارد و عمل صالح شرط افزایش و ازدیاد ایمان و بالارفتن آن به سوی خداوند است. اخلاقیات در اسلام، ریشه در مذهب دارد و نظام اخلاقی که قرآن معرفی می‌کند با سایر نظام‌های اخلاقی متفاوت است. نظامی است که غایتش ذات الهی است، مبنایش ایمان به او، پای رفتنش حب و کسب رضایت او، و شیوه تخلق به اخلاقیات در آن از بین بردن زمینه ردایل می‌باشد.

دل‌ها را آن‌چنان با علوم و معارف خود پر کرده که دیگر جایی برای ردائل باقی نمی‌ماند. هر عملی که انسان برای غیر خدا انجام می‌دهد، یا به دلیل آن است که در وی عزتی سراغ دارد و یا به جهت ترسی است که از نیرو و قوه او دارد. قرآن کریم هم عزت را منحصر در خدای سبحان

می‌داند و هم نیرو را منحصر در او می‌داند؛ لذا وقتی انسان، علم یقینی در این مسأله داشته باشد، نه تنها دیگر در دلش جز خدا کسی را اراده نمی‌کند بلکه تمام پستی‌ها و بدی‌ها را از دل و جانش شسته و به زیور صفات الهی آراسته می‌کند. این نظام اخلاقی قرآن مشابه با هیچ‌یک از نظام‌های اخلاقی دیگر نیست.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه. ترجمه سید جعفر شهیدی.

ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۳۸۸ش. **اشارات و تنبیهاات**. ترجمه حسن ملکشاهی. تهران: انتشارات سروش.

_____ . ۱۳۷۷ش. **الهیات نجات**. ترجمه سید یحیی یثربی. تهران: انتشارات فکر روز.

ایزوتسو، توشی هیکو. ۱۳۸۰ش. **مفهوم ایمان در کلام اسلامی**. ترجمه زهرا پور سینا. تهران: انتشارات سروش.

_____ . ۱۳۶۰ش. **ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن**. ترجمه فریدون بدره‌ای.

تهران: انتشارات قلم.

دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷ش. **فرهنگ دهخدا**. انتشارات دانشگاه تهران.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۳۸۷ش. **المفردات فی غریب القرآن**. تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه. ۱۳۶۱ش. **معانی الاخبار**. قم: انتشارات جامعه مدرسین.

طباطبایی، محمد حسین. ۱۴۱۷ق. **المیزان فی تفسیر القرآن**. دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

_____ . ۱۳۷۹ش. **نهایة الحکمة**. ترجمه و شرح علی شیروانی. تهران: انتشارات الزهراء.

طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ش. **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طریحی، فخرالدین. ۱۳۷۵ش. **مجمع البحرين**. تهران: کتابفروشی مرتضوی.

قزائنی، محسن. ۱۳۸۳ش. **تفسیر نور**. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

قرشی، علی اکبر. ۱۳۷۱ش. **قاموس قرآن**. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

قطب، محمد. ۱۳۸۶ش. **لا اله الا الله روح زندگی**. ترجمه جهانگیر ولدبیگی. تهران: انتشارات احسان.

مجلسی، محمد باقر. ۱۴۰۴ق. **بحار الانوار**. بیروت: مؤسسه الوفاء.

مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۸۳ش. **به سوی او**. قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن. ۱۳۸۰ش. **تفسیر روشن**. تهران: انتشارات نشر کتاب.

مطهری، مرتضی. ۱۳۸۷ش. **مجموعه آثار**. تهران: انتشارات صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۷۴ش. **تفسیر نمونه**. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.

مقالات

جمالی، قربان. پاییز ۱۳۸۹. «ایمان‌گرایی در مسیحیت و اسلام». فصلنامه مطالعات قرآنی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. دوره ۱. شماره ۳. صص ۶۹-۸۸.